

چپ ایران و مردم فلسطین: میراثی رها شده

نویسنده امید منتظری^۱

مترجم: حمید ذوالقدر

مقدمه:

امید منتظری، در این مقاله به تاریخ درهم‌تنیده‌ی مقاومت و همکاری مشترک گروه‌های مارکسیست و مسلمان ایرانی با جنبش آزادی‌بخش فلسطین از زمان واقعه‌ی روز نکبت می‌پردازد و این سوال را طرح می‌کند که چرا این میراث مشترک امروز رها شده است.

نسل کشی در غزه گسل جدیدی میان نیروهای چپ در سطح جهان پدید آورده است. دوستی‌ها، روابط خانوادگی و همبستگی از میان رفته است. برای چپ ایران، این گسل از منطقی دو سویه پیروی می‌کند. دسته‌ای مقاومت فلسطین را جنبش‌هایی بخش برای تعیین سرنوشت خود می‌دانند و دسته‌ای دیگر این مقاومت را با تجربه‌ی خود از حاکمیت داخلی همسطح فرض کرده و آن را عقب‌مانده و ارتجاعی می‌دانند.

این اتفاقی همیشگی نبوده است. زمانی فلسطین قلب تپنده‌ی یک جبهه‌ی متحد و یک جنبش آزادی‌بخش ملی قلمداد می‌شد. زمانی برداشت بالا در میان اکثر جناح‌های چپ ایران مشترک بود. بازگشت به تاریخ مشترک ممکن است راهی برای بازپس‌گیری این میراث رها شده‌ی چپ ایران باشد.

در سال ۱۹۶۹ گروهی از مبارزان الفتح (سازمان اصلی جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین) به کیبوتص ابینیه واقع در امتداد مرز اردن و اسرائیل حمله کردند و با موفقیت کنترل این منطقه را به دست گرفتند. یکی از فرماندهان این عملیات، کمونیستی ایرانی و بعدها یکی از پایه‌گذاران سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق بود. هویت او در فلسطین ابوالعباس نام داشت در حالی که نام شناسنامه‌ی ایرانی او علی اکبر صفایی فراهانی بود. چه چیزی در آن زمان سبب شده بود یک ایرانی در کنار فلسطینی‌ها بجنگد؟

1 Omid Montazeri

صفایی فراهانی به همراه هم‌رزمش علی صفری آشتیانی از بازماندگان یک هسته‌ی کوچک کمونیستی سرکوب شده توسط شاه بودند آنها حدود یک سال قبل از این عملیات در سال ۱۹۶۷ هنگامی که هنوز در ایران بودند جزوه‌ای با عنوان نگرانی‌های جنبش ضداستعماری و وظایف کمونیست‌ها منتشر کردند که در آن کودتای سال ۱۳۳۲ و پیامدهای آن تحت عنوان شکست جنبش ضداستعماری در ایران تفسیر می‌شد.

از نظر آنها سیاست خارجی شاه نشان‌دهنده‌ی { استراتژی امپریالیستی در برابر جنبش‌های آزادی‌خواه مترقی } بود. بر اساس تحلیل آنها اتحاد ایدئولوژیک در میان گروه‌های کمونیست، سوسیالیست، ناسیونالیست و مذهبی ایران علیه شاه، هرگز به صورت عینی و مادی صورت نپذیرفته بود و این اتحاد فقط با مبارزه مسلحانه و درگیر شدن در فلسطین امکان پذیر بود.

با انتشار این جزوه، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) اکثر اعضای این گروه را شناسایی و بازداشت کرد. صفایی فراهانی و صفری آشتیانی از کشور گریختند اما آنها به جای سفر به مسکو، از طریق عراق، سوریه و لبنان به فلسطین رفتند. برای آنها آرمان فلسطین به عنوان پیوندی حیاتی میان مارکسیسم و جنبش ضداستعمار و ابزاری ضروری برای اتحاد و تجمیع مجدد تلاقی آنها به شمار می‌رفت. سه سال اول این سفر از صفایی فراهانی چریکی کارکشته و مبارز ساخت. او در عملیات‌های مسلحانه‌ی مختلفی در منطقه حضور داشت. همچنین در این دوره دست‌نوشته‌هایی راجع به آنچه یک مبارز چریکی باید بداند نوشت.

صفایی فراهانی در بهمن ۱۳۵۰ پس از بازگشت به ایران گروهی مسلح از چریک‌های فدایی خلق را برای حمله به پاسگاه سیاهکل فرمانده‌ای کرد. صفری آشتیانی که مسئولیت یک انبار نظامی در الفتح را بر عهده داشت در این حمله مسئول تسلیحات بود. نقشی که بعدها برای تمام فعالیت‌های چریکی گروه بر عهده داشت.

گروه دیگری از مبارزان چریکی که اندکی پس از عملیات سیاهکل اعلام وجود کردند مجاهدین خلق بودند که خود را یک گروه اسلامی چپ‌گرا می‌دانستند. آنها نیز از چندین سال قبل با مبارزان فلسطینی در ارتباط بودند تا برای مبارزه‌ی مسلحانه آموزش ببینند. در مجموع، این رویدادها نقطه‌ی سرآغازی بود تا جریان چپ در ایران خود را به عنوان جنبش آزادی‌بخش ملی معرفی کند.

چند ماه پس از عملیات سیاهکل، صفایی فراهانی توسط ساواک دستگیر و تحت شکنجه جان باخت. هفته نامه‌ی سازمان الفتح در مقاله‌ای تحت عنوان *از اغوار در اردن تا ایران و بالعکس* به ستایش و تمجید از او پرداخت و مرگ صفایی فراهانی به عنوان شهادت ابوالعباس از فرماندهان فدائیان فلسطین و چریک‌های فدایی خلق ایران گرامی داشته شد.

برای گروه‌های مارکسیستی ایرانی که در دهه‌های 1960 و 1970 ظهور کردند، فلسطین نقشی اساسی داشت. پس از جنگ شش روزه، سازمان آزادی بخش فلسطین در منطقه از شهرت و اعتماد قابل توجهی برخوردار شد پیوستگی جنبش فلسطین با جنبش‌های مقاومت در ایران در حدی بود که کارت عضویت {فدایی} رفت و آمد بی‌وقفه در سراسر مرزهای فلسطین را تسهیل می‌کرد. گروه‌های مقاومت ایرانی به سازمان آزادی‌بخش فلسطین وابسته بودند و نام‌های مستعار عربی را برای اعضای خود انتخاب می‌کردند و به عنوان مدارک هویتی از کارت عضویت {فدایی} و با همان درجه اعتبار از اسناد هویتی فلسطینی استفاده می‌کردند.

اولین موج اعزام اعضای فداییان خلق و سازمان مجاهدین خلق قبل از جنگ داخلی در سال 1970 به اردوگاه‌های فلسطینی در اردن رسیدند. جنگ داخلی یا سپتامبر سیاه باعث بروز درگیری‌های خشونت آمیز بین ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) و ارتش اردن شد که در نتیجه فلسطینی‌ها و هم‌تایان ایرانی آنها مجبور به عقب نشینی تا سوریه و سپس لبنان شدند.

حمایت سازمان آزادی‌بخش فلسطین از گروه‌های مسلح ایرانی دارای ابعادی مختلف بود. به عنوان مثال از نظر استراتژیک آنها یک فضای اداری در طبقه دوم یک ساختمان مهم در ورودی اردوگاه آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا، در اختیار سازمان مجاهدین قرار دادند. نظارت و آموزش به این نیروها توسط خلیل الوزیر(ابوجهاد) و صلاح خلف (ابو ایاد) که در آن زمان بر امور نظامی و امنیتی ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) نظارت داشتند، صورت می‌گرفت.

این حمایت‌ها بعد نظری هم داشت. جرج حبش یکی از رهبران برجسته‌ی چپ فلسطین و بنیانگذار سازمان {جبهه مردمی برای آزادی فلسطین} در سال 1974 مقدمه‌ای برای یکی از آثار امیرپرویز پویان از تئورسین‌های سازمان فداییان نوشت. مقاله پویان در بهار 1970 با عنوان {ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا} منتشر شد. جرج حبش اهمیت این مقاله را مفهوم‌سازی و تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی می‌دانست. همچنین او در مقدمه خود بر نقش حیاتی مبارزان چریکی در تقویت همبستگی مردم ایران با مردم عرب به طور کلی و مردم فلسطین به طور خاص تاکید کرد.

جنبش چپ ایران از طریق ارتباط با فلسطینیان، با دیگر جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه به ویژه لبنان، عراق، لیبی، یمن و عمان ارتباط برقرار کرد. کانال‌های رادیویی اخبار به روز شده‌ی جنبش‌های انقلابی منطقه را مخابره می‌کردند. برخی از مبارزان ایرانی در اردوگاه‌ها مستقر شده بودند تا با انقلابیون منطقه هماهنگ شوند، در حالی که دیگران در گروه‌های ۱۰ تا ۱۵ نفره به مراکز آموزش نظامی نیروهای فلسطینی اعزام می‌شدند.

آموزش در اردوگاه‌های فلسطینی به چپ‌گرایان ایرانی بینشی ارزشمند درباره منطقه و درک جدیدی از جغرافیای سیاسی آن ارائه داد. این تجربه به آنها کمک کرد تا با مختصات سیاسی زمان خود همگام و با دیگر جنبش‌های آزادی‌بخش ملی جنوب جهانی هماهنگ شوند. این شبکه‌ی بهم پیوسته از اتحاد، سرآغاز ایجاد جبهه‌ای جدید در مبارزه با شاه بود. این مسئله خصوصاً در مورد جنگ ظفار در عمان مشهود بود. جایی که ارتش شاهنشاهی از سلطان قابوس حمایت می‌کرد و مبارزان چپ‌گرای ایرانی در کنار نیروهای آزادی‌بخش عمان می‌جنگیدند.

اگرچه درست است که چپ‌گرایان ایرانی به دنبال آموزش تاکتیک‌های جنگ شهری از فلسطینیان بودند اما تاریخ نشان می‌دهد آنها در نهایت با فلسطینی‌ها زندگی کردند، پیوندهای عاطفی برقرار کردند، باهم غذا خوردند، عاشق شدند و در نهایت شانه به شانه هم جنگیدند. به گفته‌ی تراب حق‌شناس، یکی از اولین اعضای مجاهدین که در اردن و لبنان مستقر بود: «ما با مردم مناطقی که در آنجا مستقر بودیم، پیوند عاطفی عمیقی برقرار کردیم. به طور واقعی با آن مکان یکی شدیم. در جشن‌ها شادی کردیم و در غم‌ها اشک ریختیم. به سرعت زبان آنجا را یاد گرفتیم و با مردم درهم آمیختیم.»

چپ‌ها از ابتدای آغاز مسئله‌ی فلسطین با آن درگیر نبودند. دو هفته پس از روز نکبت، در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۸، اتحادیه مسلمانان که به تازگی در ایران شکل گرفته بود، فراخوانی برای داوطلبان جهت پیوستن به مبارزه در فلسطین صادر کرد. مکان‌های ثبت‌نام در نقاط مختلف شهر تهران برپا شد و این فراخوان توجه روشنفکران و روحانیون برجسته مسلمان را برای حمایت از این موضوع جلب کرد. گزارش‌ها نشان می‌دهند که حدود پنج هزار مبارز برای پیوستن به برادران فلسطینی خود ثبت‌نام کردند. با وجود علاقه‌ی چشمگیر، شاه از صدور مجوزهای لازم برای اعزام خودداری کرد که در نتیجه این اقدام لغو شد.

پس از شکست در روز نکبت تا روزهای ابتدایی انقلاب ۱۹۷۹، روحانیون سیاسی منتقد، که از موضع شاه ناراضی بودند، تلاش‌های خود را به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی معطوف کردند. بررسی کتب ادبی منتشر شده درباره فلسطین به زبان فارسی در طول این سه دهه نشان می‌دهد که این روحانیون نقش پررنگی در شکل‌دهی به "مسئله فلسطین" در ایران داشته‌اند. به عنوان مثال می‌توان به ترجمه فارسی کتاب "سرنوشت فلسطین و تاریخ ستم استعماری" نوشته دیپلمات اردنی، اکرم زعیت در سال ۱۹۶۴ اشاره کرد. این کتاب به عنوان یکی از تأثیرگذارترین آثار ادبی درباره فلسطین و مقاومت مسلحانه ضد استعمار در ایران شناخته شد. این کتاب توسط یک روحانی سیاسی و جوان به نام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی ترجمه و بدون مجوز یا تامین مالی با هزینه شخصی منتشر شد. با وجود این که ساواک انتشار و تکثیر این کتاب را ممنوع اعلام کرد، ترجمه کتاب به

صورت گسترده منتشر شد. محمد مصدق نخست وزیر سابق که پس از کودتای انگلیسی-آمریکایی در سال ۱۹۵۳ در تبعید بود از این ترجمه تمجید و برای توزیع گسترده‌تر آن کمک مالی انجام داد.

تا پیش از این کتاب، نوشته‌های رایج در محافل دینی و حوزه‌های علمیه قم و تهران عمدتاً با احساسات ضدیهودی آمیخته بود. نمونه‌ی برجسته‌ی این موضوع نامه‌ای است که در سال ۱۹۴۸ توسط یکی از مراجع برجسته‌ی شیعه آیت‌الله بهبهانی خطاب به پاپ نوشته شد. در این نامه، بهبهانی به کشتار مسلمانان فلسطینی اعتراض کرد، اما محتوای اصلی مکاتبات او شرح نزاع دینی میان یهودیان، مسلمانان و مسیحیان و به وضوح لحنی ضدیهودی داشت.

در همچنین فضایی بود که هاشمی جوان با انتشار کتابش از روایت‌های ضدیهودی فاصله گرفت. همچنین آیت‌الله محمود طالقانی یکی از بنیان‌گذاران گروهی اسلامی و ملی‌گرا به نام نهضت آزادی، نمونه‌ای دیگر از روحانیون بود که از روایت‌های ضدیهودی فاصله گرفت. او در سال ۱۹۶۱ به بیت‌المقدس سفر کرد تا از نزدیک شاهد مقاومت فلسطینی‌ها باشد، پس از بازگشت به تهران، در طی سخنرانی‌های خود در مسجد هدایت به شرح مشاهدات خود از مقاومت فلسطینیان پرداخت.

در سال‌های بعد و پس از تاسیس سازمان مجاهدین خلق، این سازمان از روحانیون سیاسی که با پروژه‌ی مقاومت فلسطین همراهی کرده بودند، حمایت کرد. به عنوان مثال، تراب حق‌شناس در یادداشت‌هایش به نقش پیشگامانه‌ی نهضت آزادی در پرداختن به مسئله‌ی فلسطین اشاره کرد. در سال ۱۹۶۸ گروه تراب حق‌شناس اعلامیه‌ی آیت‌الله خمینی در مورد تحریم دولت اسرائیل را ترجمه و در سرتاسر کشور منتشر کرد.

علاوه بر روحانیون سیاسی، دیگر روشنفکران مسلمان نیز در این دوره به بحث درباره‌ی استعمار پرداختند. به عنوان مثال، در پی جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، علی شریعتی، شرکت نفت بریتانیا در ایران و صهیونیسم در کشورهای عربی را شبیه به هم خطاب کرد. دیگر نویسندگان مشهور مسلمان از جمله جلال آل احمد و سیمین دانشور به فلسطین سفر کردند تا از نزدیک با مبارزات فلسطینی‌ها آشنا شوند. به تدریج مقاومت فلسطین در جنبش‌های مدنی و سیاسی ایران تاثیر گسترده‌تری پیدا کرد.

در ده ساله‌ی بین جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ و انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، مارکسیست‌ها، ملی‌گرایان ضد استعمار و گروه‌های مسلمان با توافق بر سر یک جبهه متحد یعنی فلسطین، در مبارزه با امپریالیسم با یکدیگر همکاری می‌کردند. این جبهه متحد آنچنان موجب آزار شاه بود که آن را (ارتجاع سرخ و سیاه) نامید. فلسطین شبحی بود که جنبش‌های مارکسیستی و مذهبی ضد استعماری منطقه را بهم پیوند می‌داد.

در زمستان ۱۹۷۹ و پس از پیروزی انقلاب ایران، اولین مهمانان خارجی برای حضور در جشن انقلاب، فلسطینیان، شامل یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین و چند تن از رهبران جنبش الفتح بودند. آنها در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷، تنها ۶ روز پس از انقلاب وارد فرودگاه تهران شدند و مورد استقبال اعضای شورای تازه تاسیس انقلاب قرار گرفتند و با آیت‌الله خمینی دیدار کردند. در این دیدارها جای خالی چهره‌های شاخص گروه‌های چپ به وضوح دیده می‌شد و این نشان از گسست میان انقلاب و انقلابیون آن بود.

تا وقوع انقلاب ایران، مساله فلسطین سنگ محک بسیار قدرتمندی بود که گروه‌های متنوعی از جنبش‌های مسلمان تا مارکسیست‌ها و همچنین ملی‌گرایان ضد استعماری را علیه سلطنت پهلوی و امپریالیسم متحد می‌کرد. این جبهه متحد با انقلاب ۵۷ فروپاشید. در مقطع ابتدایی، نهضت آزادی به قدرت رسید و دولت موقت پس از انقلاب را تاسیس و کم‌کم پایه‌های جمهوری اسلامی پی‌ریزی شد.

هاشمی رفسنجانی تبدیل به مهره‌ای سرنوشت‌ساز و تغییردهنده شد و سرکوب گسترده‌ی گروه‌های چپ آغاز شد، سرکوبی که منجر به درگیری‌های خشونت‌آمیز و خونین در سال‌های بعد شد.

از غرور و شادی به غم و اندوه، از پیروزی به شکست و عقب‌نشینی یادآوری مسیری است که جنبش چپ ایران را به فلسطین متصل کرد. یادآوری یک تاریخ پرتنش، یادآوری تصویری که حضور دارد اما بیان نمی‌شود: یک میراث رها شده! و آیا این همان تعریف نمادین از تروما یا دردناک‌ترین گذشته نیست؟!

چهار دهه پس از انقلاب، تنها تعداد انگشت شماری از صداهای سازمان‌یافته چپ‌گرا و مارکسیست ایرانی از داخل منطقه طنین‌انداز می‌شود، صدایی که نه فقط در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه طنین محدودی دارد. در تمام این مدت، چپ ایران به دلیل ترس از جایگاه اسلام در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی منطقه، از فلسطین و جنبش‌هایی مانند حماس فاصله گرفته است.

هم دولت ایران و هم اپوزیسیون چپ و مارکسیست آن، تاریخ مشترکی را که زمانی با جنبش فلسطین داشتند نادیده می‌گیرند. برای مثال، پس از ۷ اکتبر، هر دو اسرائیل را محکوم کردند، اما از مواضع به ظاهر متفاوت، اولی از عملیات طوفان الاقصی حمایت کرد و دومی حماس را محکوم کرد. اولی در دفاع از اسلام‌گرایی صحبت کرد، دومی خطرات بنیادگرایی مذهبی را محکوم کرد. برای هر دو جبهه، مساله حماس نبود، بلکه نقش اسلام در درگیری بود.

با پیروی از اساس مارکسیسم روسی در زمان استالین، چپ‌گرایان ایرانی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را به‌عنوان اشکالی از مقاومت در برابر امپریالیسم و وابستگی دولت‌ها به غرب می‌دیدند و این جنبش‌ها را ابزار مؤثری برای تقویت انقلاب‌های ملی-دموکراتیک بورژوازی و پیشبرد تدریجی این انقلاب‌ها به سمت سوسیالیسم

تلقى می‌کردند. به تازگی کامران متین بار دیگر مسئله رهایی‌بخشی جنبش‌های ملی را وارد مباحث چپ رادیکال در ایران کرده است.

از سوی دیگر، مارکسیسم عربی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را به‌عنوان بنیانی برای ایجاد جبهه‌ای متحد میان گروه‌های مقاومت عرب در منطقه، شامل جناح‌های مسلمان و غیرمسلمان، ارزشمند می‌داند. برای نظریه‌پرداز لبنانی، مهدی عامل^۲، اسلام در عرصه «عملکردهای سیاسی‌اش بر اساس تضاد طبقاتی» تعریف می‌شد. کتاب عامل پس از مرگ او و بر اساس دست‌نوشته‌ای منتشر شد که نگارش آن را یک سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران آغاز کرده بود. از دیدگاه او، مسئله این نبود که «آیا اسلام سیاسی (دنیوی) است یا نه، بلکه این بود که «چگونه می‌توان موقعیت سیاسی اسلام را تعریف کرد»^۳

در محیط سیاسی دهه ۱۹۷۰، گروه‌های مارکسیست ایرانی با گفتمان مارکسیسم عرب درگیر نشدند، شاید به این دلیل که نوشته‌های آنها به سختی به فارسی ترجمه می‌شد. به این ترتیب، چارچوب نظری آنها فاقد بینش‌های حیاتی‌ای بود که برای سازمان‌دهی جامعه‌ای که شامل طبقات، مذهب و اقلیت‌های ملی مختلف لازم است. در واقع، دیالوگ بین مارکسیست‌های ایرانی و دیگر مارکسیست‌های منطقه قطع شد.

به عنوان مثال یادداشت جورج حبش در مورد رهبر فدایی ایران، امیر پرویز پویان را در نظر بگیرید. او بر «ضرورت تاریخی» شخصیت مبارز پیشتاز تأکید کرده بود، اما بر لزوم پرداختن به موضوع تحول از مبارز پیشتاز به حزب انقلابی با همین توجه تأکید داشت. به نظر او شکستن مرزهای دیکتاتوری راه را برای پیوستن توده‌ها به سازمان‌های انقلابی هموار نکرده بود. از آنجایی که پویان در زمان نگارش او کشته شد، حبش نتیجه گرفت که "این میراث بر دوش نسل‌های آینده است." هشدار حبش شنیده نشد. پیشتازان مارکسیست ایران در سازماندهی توده‌ها شکست خوردند و انقلاب ۱۹۷۹ با انقلابیون خود غریبه شد.

تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در منطقه به‌شکلی نوشته شده که غیردموکراتیک، غیرسکولار و همسان‌ساز به نظر می‌رسد. به‌عنوان نمونه، در روایت و تاریخ‌نگاری پژوهشگر ایرانی پیمان وهاب‌زاده، هزارتویی تاریک و زیرزمینی پنهان شده که هیولای اسلام سیاسی در آن به‌صورت خاموش و نهفته حضور دارد این در حالی است که گروه‌های چپ‌گرا و مسلمان، با وجود تفاوت‌ها و اختلافاتشان، برای تشکیل یک جبهه متحد تحت عنوان

² Mahdi Amel

^۳ - به بیان دیگر مهدی عامل معتقد است اسلام را نمی‌توان به طور ذاتی سیاسی یا معنوی تعریف کرد. بلکه باید بررسی کرد که اسلام در هر شرایط خاص تاریخی و اجتماعی چگونه و با چه رویکردی وارد میدان می‌شود و چه نقشی در تضادهای طبقاتی ایفا می‌کند. این دیدگاه تأکید دارد که اسلام یک مفهوم ایستا یا ذات‌گرایانه نیست بلکه جایگاه آن در عرصه سیاست به واسطه‌ی تعاملات و شرایط اجتماعی- طبقاتی مشخص می‌شود. (مترجم)^۳

«جنبش رهایی‌بخش ملی» با یکدیگر همکاری کردند؛ اما در عین حال توانستند ویژگی‌ها و هویت‌های خاص خود را حفظ کنند. ندیدن کثرت آنها و مسطح ساختن تکینگی‌های آنها، گرفتار شدن در معرفت‌شناسی دولت‌ها و روابط بین‌المللی است. کار اخیر اسکندر صادقی بروجردی در مورد موضع جمهوری اسلامی ایران و رویکرد آن به دولت اسرائیل نمونه‌ای از این موضوع است. اما همانطور که نغمه سهرابی می‌گوید، زمان آن فرا رسیده است که روند انقلابی را از نتیجه انقلابی جدا کنیم.

در دوران طلایی مبارزات مسلحانه در دهه ۱۹۷۰، جنبش آزادی‌بخش ملی چارچوبی نظری برای همکاری بین گروه‌های مقاومت مسلمان و چپ‌گرای ضد استعمار در خاورمیانه فراهم کرد. اما امروز این چارچوب از بحث‌های معاصر در میان چپ‌ها محو شده است. در جریان مباحثه اخیر بین آندریاس مالم^۴ و ماتان کامینر^۵، بحث ناگزیر به مسئله جبهه‌ی متحد و جنبش‌های فراملی تغییر کرد. مالم به دوگانگی کاذب مقاومت دمکراتیک سکولار و مسلمان اشاره کرد و خواستار تمرکز مجدد اختلافات و مناقشات نظری در چپ حول یک جبهه مشترک شد. او به درستی تاکید کرد که "چپ شمال جهانی با کم‌توجهی به چپی که در منطقه است، رویدادها را از ۷ اکتبر دنبال کرده است." به همین دلیل است که ما باید به تجربه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در جنوب جهانی بازگردیم.

برای اینکه این تاریخ را معنادار و مساله‌مند کنیم، باید به خاستگاه مارکسیسم در منطقه بازگردیم. بیش از یک قرن پیش، در اوایل تولد سوسیالیسم در ایران و انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۵، مسئله اسلام در نامه‌ای به لنین توسط بنیانگذار جمهوری سوسیالیستی ایران، میرزا کوچک خان، صورت بندی شد: در یک جامعه مسلمان. با بسیاری از اقلیت‌های ملی و مذهبی، چپ چه پاسخی به مساله‌ی جنبش چپ و رابطه آن با توده‌ها دارد؟

برای چپ ایران، به یاد آوردن فلسطین، به یاد آوردن رابطه‌ای است که زمانی آنها را به یک جبهه متحد در مقیاس منطقه پیوند می‌داد. یادآوری میراث‌ها شده آنهاست.

منبع: https://www.versobooks.com/blogs/news/abandoned-legacy-the-left-of-iran-and-palestinians?_pos=1&_sid=fff3f251f&_ss=r

⁴ Andreas Malm

⁵ Matan Kaminer

Tajrishcircle.org

فلسطين